

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم وپر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۲۸ فیروری ۲۰۱۵

## شرح چند ضرب المثل کابلی

(قسمت نهم)

۱۷۵ - تنبله که کار گفتی، نصیحت پدرا نه میکنه!!! (تنبل را ...، نصیحت ... میکند)

زبان محاوره دری عاماً و زبان عامیانه خاصاً در صدد ساده ساختن، سهل الافاده ساختن و اقتصادی ساختن کلمات است و میکوشد، که تعقیدهای لفظی را یکسره از سر راه خود بربود. از همین سلک است، که کلمه "نصیحت" عربی را "نصیبت" تلفظ میکند. میگویند، که انسان ذاتاً تنبل خلق گردیده است، و ایجاد وسائل و ادوات کار را نشانه کهنالت و تنبلی وی می‌شمارند، تا کارش را ساده بسازد.

"ساده ساختن" و "تخفیف" کلمات عریض و طویل هم علامتی از "تنبلی" انسان و صرفه جوئی در وقت است، که در تمام زبانهای عالم و خصوصاً زبانهای فرنگی - و بالاخص در زبان جهانگیر انگریزی - دیده میشود.

این ضرب المثل بر بهانه تراشی آدم تنبل تکیه میکند، چه تنبل برای اعراض و احتراز از کار به هر بهانه ممکن دست میزند؛ و "بهانه گیر را بهانه بسیار است!!!" - این هم مثل دیگر، که شرحش در جای دیگر آید.

۱۷۶ - نه ازین شوری شور، نه ازان بی نمکی

توجه گردد به املائی "ازین" و "ازان"، که درینجا تنها و تنها همین طور درست است؛ چون نوشتن جداگانه آنها و در هیئت "از این" و "از آن" طرز اداء و سهولت بیان و افاده آنها را در این دو "نیم جمله" برهم زده و مراتب فوننتیک و وزنی آنها را به کلی ویران میگرداند. به ارتباط منطقی کلمات در دو بند این مثل توجه گردد:

درین ضرب المثل "شوری" و "بی نمکی" که منطقاً هم متضاد همنند، مقابل یکدیگر قرار داده شده اند؛ چنان که شاعر نازکخیال شرابِ "بی نمک" را در برابر کبابِ "نمکین" قرار میدهد. و از حنجرهٔ سحار یگانهٔ دوران، مرحوم استاد قاسم افغان، این بیت را بار بار شنیده ام:

فَلَسَّكَ دُو يَارِ مُوَاْفِقِ بِيَهْمِ، نَصِيْبِ نَكَرْدِ

کباب اگر نمکین است، شراب بی نمک است

– گرچه وزن مصراع دوم کاملاً با مصراع اول تطابق ندارد!!!

"شور" معمولاً مقابل "شیرین" قرار میگیرد؛ چنان که در مقابل "کلچهٔ شیرین"، "کلچهٔ شور" عرضه میگردد. کابلیان قیماقچای خور وقتی از کثرت خوردن قیماقچای به سیر می آمدند و مزهٔ دهانشان از دست میرفت و شیرینی پیهم دلشان را میزد، یکی دو پیاله قیماقچای شور نوش جان میکردند، تا مزهٔ کام و زبان خود را بازیابند و مزاج ذائقه را دوباره برقرار بگردانند.

نقطهٔ مقابل "شیرین" کلمهٔ "تلخ" هم هست – چنان که "خستهٔ شیرین" و "خستهٔ تلخ" گونیم و ضرب المثل "از شیرینی، شیرینی زناشویی و از تلخی، تلخی جان کندن" هم مُشعر بر همین تقابل است – پس "شیرین" از یک طرف در مقابل "تلخ" استعمال میگردد، و از طرف دیگر در مقابل "شور" – این تعامل منطقی این سه کلمه است، که مبتنی بر طبیعت "ذائقه" است – ذائقهٔ انسان و تعامل ذات البینی این کلمات در زبان ما.

با این شرح میپردازم به مطلب ذیل:

در وبسایتی خواندم که این مثل معروف را در هیئت غولِ بی شاخ و دمبِ ذیل تعدیل کرده اند:

"نه از شیرینی شیرین، نه از تندى تندى."

صرف نظر از بدذوقی و بی نمکی مزاج، که حدّ و اندازه ندارد، عرضه کردن چنین عبارتی به حیث "مثل دری" تطاول به فرهنگ عوام و خیانت به امانت مردم ماست!!!!!!

۱۷۷ – شب در میان، خدا مهربان

کلمهٔ "مهربان" را در زبان محاورهٔ دری "میربان" (به یای مجهول) تلفظ میکنند.

معنای این مثل این نیست، که خداوند امروز مهربان نیست و صباح یا فردا سرِ مهربانی می آید – چنان که از لفظ همین طور استنباط میگردد. مراد اینست، که با گذشت یک شب و بعد از آن که آدم خوابید و اعصابش راحت گشت، با معقولیت در راه حل و چارهٔ مشکل خویش می افتد. بسیار دیده ام، که المانها پیش از گرفتن تصمیمی، کار را به فردا موکول کرده میگویند، که بهتر است شبی را بر موضوع بگذرانند – و مصدر مرکب darüber schlafen مُشعر به همین موضوع است – چون به تجربه دریافته اند، که بعد از خواب یکشنبه، که سقوط غلیان احساسات و آرامش اعصاب را بار می آورد، میتوانند تصمیم معقول بگیرند.

۱۷۸ - در نثره میگویم، دیوال تو بشنو!!! (در ترا میگویم، دیوال تو بشنو)

ابدال کلمات در همه زبانها رایج است، و آن حالتی را گویند، که ضمن آن حرفی یا حروفی از کلمات به حرف یا حروف دیگر تبدیل گردند؛ چنان که "کجدم" را "گژدم" ساخته اند و "مویچه" را "مژه". و تبدیل "دیوار" به "دیوال" هم نوعی از ابدال است، که تلفظ را ساده تر میگرداند. و اگر بخواهند کسی را غیر مستقیم، مخاطب بسازند و نکته ای را برایش گوشزد کنند، ازین ضرب المثل کار میگیرند.

۱۷۹ - خرسه یاد کو و دانگه ده دست بگی (خرس را یاد کن و دانگ را در دست بگیر)

این مثل را از روی توهین و استحقار وقتی بر زبان آرند، که سخن از کسی برود و آن کس دفعتهاً حضور یابد. البته اگر از مهر و احترام کار بگیرند، میگویند:

عمرت دراز اس!!!

یا

عمرت دراز بود!!!

۱۸۰ - به حلوا گفتن دان (دهان) شیرین نمیشه!!!

این مثل خود بخود مفهوم است.

۱۸۱ - شرنی بسیار دله میزنه (شیرینی بسیار دل را میزند)!!!

با ضرب المثل "هر چیز به اندازه" در واقع فارمول عامی را در دسترس داریم، که حتی در مورد "شیرینی"، که "شیرینی" است، صدق میکند. و فارمول "هرچه از حد بگذرد، رسوا شود" عین نکته را بیان میکند. به مثالهای مثل ۱۷۴ توجه گردد!!!

۱۸۲ - ضرب دیوه دیو میورداره (ضرب دیو را دیو میبرد)!!!

برای مقابله با دیو، دیوی به کار است. در مورد ایستادگی در برابر قهار ستمکاری مثال زده شود، که از هر کس ساخته نیست، مگر این که او هم از چنان قدرتی برخوردار باشد. عیناً در فحوای مثل دیگر کابلی که گوید:

"جواب بی پیره بدمذب میته!!!" (... بی پیر را بدمذهب میدهد)

فعل مرکب "برداشتن" را در دری ما برای زمان حال در هیئت "میبردارم، میبرداری، میبرداری، ... گردان میکنند، عیناً به سان مصدر "برآمدن" که در ملک ما به شکل "میبرایم، میبرائی، میبراید، ..." تصریف میشود. و این انطباق کامل با کلام بزرگان قدیم نثر دری، مثل ابوالفضل بیهقی در تاریخ مشهورش "تاریخ بیهقی"، دارد.

در فارسی ایران این دو فعل به صورت "برمیدارم، برمیداری، بر میدارد، ..." و "برمی آیم، برمی آئی، بر می آید، ..." تصریف میگردد، که مدار اعتبار دری ما نیست!!!

شرح این موضوع را بهتر است به مقاله ای مستقل موکول کنم، که قرار است با اغتمام فرصت نگاشته شود.

### ۱۸۳ - گرمی ره گرمی می ورداره (گرمی را گرمی میبردارد)

معمولاً وقتی بر زبان آرند، که در تابستان و گرمی ترق پیاله های داغ چای را نوش جان کنند. مگر درین شیوه حکمتی نهفته است، چون بدین وسیله عرق عاید میشود و عرق کردن خود به خود سردی بدن را بار می آرد - این کار در واقع از پدیده فزیک استفاده میکند.

### ۱۸۴ - نصیبه نصیبخور میخوره، غمشه ابله (نصیب را نصیب خور میخورد، غمش را ابله)

"ابله"، که مختم به "های ملفوظ" است، در دری افغانستان به "های غیر ملفوظ" تلفظ میگردد؛ و از همین خاطر هم - به مانند دگر کلمات همسانش - مشکلات فراوانی را در حالت اضافه بار می آرد. درین مورد در قسمت اول سلسله مقالات "مشکلات املائی در زبان دری" که لنک آن را ذیلاً می اندازم، به اشباع سخن گفته ام. امید است، که خواننده علاقه مند به املائی درست دری، آن را دقیقاً از نظر بگذراند!!!!!!

این مقاله، که دوازده سیزده سال پیش در جریده "امید" نشر شده بود، بعداً در پورتال "افغان جرمن آنلاین" منتشر گشته و در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" به تاریخ ۲۹ جنوری ۲۰۰۹ افتخار انتشار را یافت:

[http://www.afgazad.com/Adabi-Farhangi/012909-KM-Moshkelaat-e-Emlaa' ee-Bakhsh-e-1\[1\].pdf](http://www.afgazad.com/Adabi-Farhangi/012909-KM-Moshkelaat-e-Emlaa' ee-Bakhsh-e-1[1].pdf)

این مثل بر اصل "نصیب و قسمت" نظر دارد و این، که هر که هر چه نصیبش بود، بدان میرسد، و درین میان اشخاص ساده دل و احمق خود را به ناحق مشوش میسازند.

### ۱۸۵ - از دگا جان اس، از ما بانجان (از دگرها جان است، از ما باد نجان)!!!

در موردی گفته شود، که کسی یا کسانی فقط به سلامت خود توجه داشته باشند، و صحت و عافیت اشخاص دیگر برایشان اصلاً مطرح نباشد.

### ۱۸۶ - جوان از رفتن میترسانه و پیر از مُردن ( ... میترساند و ... مردن)

در روابط ذات البینی افراد یک فامیل بعضاً تشنجاتی رخ میداد و حالتی دست میداد، که بعض کسان به تهدید دیگران میپرداختند؛ مثلاً جوان اهل خانواده از رفتن و سفر کردن خود میترساند و پیر بیچاره که هیچ راه دیگری نداشت؛ مثلاً میگفت:

«حالی دگه افتو سر کوه شدیم و یک چار روز دگام میمان شماستم ....»

نظر به دستور مکتبی زبان دری، حرف اول هر کلمه باید متحرک باشد. از همین سبب کلمات فرنگی "سپورت و ستودیوم و سکی و ..." که در اصل فرنگی با سکون حرف اول شروع میگردند، در زبان ما به شکل "سپورت، استودیوم و سکی" تلفظ میگردند. زبان عامیانه کابلی،

چنان که باربار گفته ام، در بسا موارد تابع قواعد دستور مکتبی نیست، بلکه خصوصیات گرامری خود را دارد. یکی ازین خصوصیات موجودیت "حرف اول ساکن" در بعض کلمات است؛ مثلاً :

- کلمه دري "جوان" که در زبان عامیانه کابلی به "سکون" "جیم" تلفظ میگردد، در حالی که نظر به گرامر زبان ادبی حرف "جیم" باید "مفتوح" تلفظ شود!!!  
- در عین شکل کلمه عربی "جواب" را میبینیم، که در اصل خود به "فتح" حرف "جیم" است و در زبان ادبی دری هم همین طور تلفظ میشود، مگر در تلفظ زبان محاوره و زبان عوام، آن را با "جیم" "ساکن" مییابیم.

#### ۱۸۷ - شیر خانه و روبای (روباه) بیرون

چنان که قبلاً گفته شد، در زبان دری افغانستان "های ملفوظ" را تلفظ نمیکنند و اشکالات املائی که در زبان مکتوب دری ما در زمینه رونما میگردند، معلول همین کمبود فونتیک مردم ماست. از نگاه این درویش "درجه سواد املائی" کسی را میتوان به رؤیت رعایت قواعد "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" و انواع "یاء" در کلمات و جملات، تخمین کرد. و اگر نظر به همین مقیاس ساده ولی "دقیق و نافذ"، بسنجیم، بالاتر از نود و پنج درصد باسوادان ما - به شمول نویسندگان و فضلاء و ادباء و شعراء - ناکام میمانند!!!

نظر بدین نارسائی تلفظی، کلمه "روباه" را بدون "های ملفوظ" و در هیئت "روبا" تلفظ میکنند. در ایران "های ملفوظ" را - در هر قسمت کلمه که آمده باشد - به صورت جلی تلفظ میکنند، و از همین سبب است، که ایرانیان از عواقب و نابسامانی بلیه عدم مراعات این قاعده تلفظی، تا حد زیادی در امان میباشند.

ضرب المثل "شیر خانه و روباه بیرون" در موردی گفته شود، که کسی خود را در خانه و بالای اهل خانواده شیرشیر بسازد، ولی در بیرون از خانه دم نداشته و قدرت مقابله با هیچ کس را نداشته باشد.

#### ۱۸۸ - هیچ گنجشک زیر تُکری نمیماند (نمیماند)!!!

حالت زار و نزار کسی تا ابدالابد چنین باقی نمیماند و روزی میرسد، که او هم روی گشایش را دیده و به نان و نوائی برسد!!!

#### ۱۸۹ - زن جوان و مرد پیر، تُکری بان (بمان) چوچه بگیر!!!

این مثل، که از امثال معروف زنان کابلی ست، بر یک فکت جامعه ما تمکین میکند، که اگر مرد پیر زن جوان بگیرد، از آنها اولاد و فرزندان فراوان میرویند.

#### ۱۹۰ - گنجشک و پناهی (پناه) بته

قسمی که در بالا گفته شد، مردم ما و خصوصاً کابلیان "های ملفوظ" را تلفظ نمیکنند، بدین حساب کلمه "پناه" را در هیئت "پنا" اداء میکنند.

"بته" - که مراد از آن "نبات و گیاه کوچک" باشد، چنان که "گل و بته" گوئیم یا "بته گل" و یا "گل بته" - کلمه دری ست و در دری ما به همین ترتیب و با همین املاء ارائه و افاده میشود. در فارسی ایران آن را "بوته" مینویسند، که برای دری افغانستان مدار اعتبار نیست!!!  
این مثل در مورد اشخاص کمبغل و نادار گفته میشود، که تکیه گاه و پناهشان نیز مانند خودشان، بر چیزهای سطحی و پیش پای افتاده استوار است.

#### ۱۹۱ - دیرزای و شیرزای

"دیرزای" (به یای اول مجهول)؛ یعنی "دیرزاینده" و آن که دیر بزاید. و "شیرزای" (به یای اول مجهول) مخفف "شیرزاینده" است. این دو ترکیب زیبای دری، که از زبان کابلیان فراوان شنیده میشود، و احتمالاً در تمام خاک پاک ما استعمال میگردد، منوط به خود ماست و در فارسی ایران قطعاً تداول ندارد!!!

این مثل از روی مباحثات در مورد زنی مثال زده میشود، که دیر و یا "دیردیر" طفل به دنیا آرد، مگر طفل سالم و قوی الجثه و بالاکنر نرینه.

#### ۱۹۲ - خدمت برباد، گناه لازم!!!

در موقعی گفته شود، که تمام خدمات و جانفشانی کسی نادیده انگاشته شده و بخاطر اشتباهی بس اندک و کوچک، مورد ملامت و شماتت قرار گیرد.

#### ۱۹۳ - از خانه هندو قرآن برآمد!!!

از نوادر است، که کتاب مقدس مسلمانان را در خانه هندو بیابند. وقتی از آدم سخت و سگت و مُسکی سخاوتی سرزند، امتثالاً این مثل را زنند.

#### ۱۹۴ - گنجشک ناگرفته رُپیه را صد تا

#### ۱۹۵ - آو ناخواستہ مراد اس!!! (آب ناخواستہ مراد است)

در موردی بر زبان آرند، که برای کسی بدون تقاضای او، آب تعارف گردد و آو آن را به فال نیک گرفته و این مثل را بر زبان راند.

#### ۱۹۶ - دلی ره به غم گفته اند، نه شاری ره!!! (دلی را به غم گفته اند، نه شهری را)

در منحصر ماندن غم به چند نفر و یک حلقه خاص مثال زنند و بدین صورت وانمود کنند، که نمیتوان از تمام مردم توقع غمشریکی کرد.

#### ۱۹۷ - مادر کیکان شو چل چوچه میته و صبح میگه؛ وای جان بیگسم!!!

( ... شب ... میدهد و ... میگوید؛ ...!!! )

## ۱۹۸ - یک کشمش و چل قلندر

در مورد متاعی اندک مثل زنند، که افراد زیاد داوطلبش باشند.

## ۱۹۹ - هیچ کشمش بی چوبک نیس!!!

در مورد جنجالهای زندگی مثال آرند، که هیچ کس بدون آن سراغ نمیشود؛ همان قسمی، که هیچ کشمش را بدون چوبک پیدا کرده نمیتوانیم.

## ۲۰۰ - دختر همسایه خلموک اس!!!

گویند که پدر و مادری میخواستند بچه خود را زن بدهند. قرعه فال به نام دختر همسایه زده شد، که گویا پنج پنجه اش پنج چراغ بود و از هیچ نگاه ایرادی نداشت. موضوع را با بچه خود در میان گذاشتند و او نمیخواست بدین وصلت تن دردهد، بهانه آورده میرفت و پدر و مادرش میخواستند او را قانع بسازند. چون تمام بهانه های وی را والدینش با منطق رد کردند، بچه هم نی بُرد و نی آورد، گفت:

### دختر همسایه خلموک اس!!!

و این حدیث معروف "مایه کردن ماست و بیل" را تداعی میکند.

## ۲۰۱ - دو شاه در یک اقلیم نمیگنجه (نمیگنجد)

اگر زمامداری به دست دو نفر - مثل "عین و غین" - افتاد، کار به افتاوه لگند میکشد؛ و این مثل مُشعر بر همین واقعیت است.

## ۲۰۲ - سر صدقه شکم

این مثل را در مورد اشخاص شکمو مثال میزنند، که آن قدر پر دم نان میزنند، که اگر سر خود را فدای شکم خود هم بکنند، باکی ندارند. این مثل را اما آدم پراشتهاء در مورد خود هم می آرد، تا پر خوری خود را توجیه نماید.

## ۲۰۳ - شتر در خواب بیند پنبه دانه

این مثل مصراعى از یک بیت شاعری معروف است، که مکملش چنین است:

شتر در خواب بیند پنبه دانه

گهی لپ لپ خورد، گه دانه دانه

وقتی این مثل منظوم را در پهلوی مثل بعدی کابلی (نمبر ۲۰۴) بگذاریم، سه صد و شست رگش از هم میسکلد، با وجودی که هر دو عین فحواء را در بر دارند.

## ۲۰۴ - گو پیر کنجاره خو میبینه (گاو پیر ... خواب میبند)

"کنجاره" خوراک معروف و خیلی مقوی و مغذی ست، که برای مواشی خاصی مثل "گاو" و "شتر"، داده میشود. کنجاره را، که از تفاله حبوبات روغنی خاصاً "گنجد" به دست می آید،

معمولاً به حیوانات جوان می‌دهند، که از شیر و قوت بازو و یا گوشت آنها استفاده شده بتواند. از نمای ظاهری این لغت به نظر میرسد که "کنجاره" مخفف "کنجدواره" باشد، که آهسته آهسته و به مرور زمان به "کنجواره" و سرانجام به "کنجاره" تغییر شکل داده است. به تخیل انسانی انسان، گاوهای پیر و فرتوت، که نه از شیر آنها امیدی می‌رود و نه از قوت بازو و گوشت آنها، در ارمان هستند، که باری ازین نعمت بچشند!!!

این مثل را از روی توهین به کسی مثال زنند، که بدون لیاقت و اهلیت و واجد بودن شرایط لازم، نعمتی را انتظار داشته باشد.

#### ۲۰۵ - بانه گیره بانه بسیار اس(بانه گیر را بانه بسیار است)!!!

"بانه" در زبان محاوره "بانه" تلفظ می‌گردد، و آن که سر هر چیز بانه بگیرد، "بانه گیر" است. توجه شود به فرق "بانه گیر" و "بانه جوی"، چون دومی کسی ست، که بانه بجوید یا بانه بیابد. به عبارت دیگر "بانه گیر" کسی ست، که بر "کارهای موجود" بانه بگیرد و "بانه جوی" آن، که برای "کارهای ناموجود یا ناکرده" و آن چه در پیش روی است، بانه بجوید و یا بانه بتراشد. مثلاً اگر کسی بخواهد فردی را مورد ملامت و شماتت قرار بدهد، حق و ناحق بر کارها و کرده های او انتقاد می‌گیرد و هدفش اینست، که حتماً بانه ای برای مجازات و توبیخش بیابد؛ چنین کسی "بانه گیر" است. ولی اگر از کسی مثلاً خواستید، که کاری را انجام دهد و او بانه ای تراشید، در آن صورت مقوله "بانه جوی" بر وی اطلاق می‌گردد، نه "بانه گیر"!!! البته هر دو ترکیب برای کسی مدار اعتبار بوده و مصداق پیدا میکنند، که بانه گرفتن و بانه جوئی ورد و عادت او شده باشد!!!

دقت گردد، که درین مثل "بانه گیر" آمده است، نه "بانه جوی"، چون فرد را مسؤول اعمالش میدانیم، نه امیالش!!! با این شرح لغوی فکر کنم، که مفهوم این مثل هم مشهود گشته باشد.